

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ (۴۲)
 وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي
 فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ (۴۳) قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴) قَالَ الَّذِي نَجَا
 مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ (۴۵) يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ
 عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶) قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا
 فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرَوْهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ (۴۷) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا
 قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ (۴۸) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِصُونَ (۴۹)

عرض شد که فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ این جور نبود که شیطان یاد خدا را از ذهن یوسف برد!

تفسیر، بدون توجه به کلیت قرآن پذیرفته نیست^۱

قرآن کتابی است که خداوند راجع به آن می گوید لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (کهف: ۱)؛ در آن عوجی نیست، قُرْآنًا
 عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ (زمر: ۲۸) غیر ذی عوج با این که در آن عوجی نیست فرق دارد! غیر ذی عوج یعنی آنی نیست
 که بخواهد در آن عوجی راه پیدا کند؛ یعنی اگر یک آیه قرآن بدون توجه به مجموعه آیات، تفسیر به رأی شود،
 کل قرآن مثل هوار روی سر طرف می ریزد. این آیه باید درست تفسیر بشود و تفاسیری که بدون توجه به کلیت
 قرآن انجام شود پذیرفته نیست و مثل زمین غیر ذی زرع است. گاهی می گویند جایی مزروع نیست؛ یعنی زمین
 موات است ولی می شود در آن کاشت و گاهی می گویند زمینی غیر ذی زرع است؛ یعنی سنگلاخ است و اصلاً
 نمی شود چیزی در آن کاشت! اصلاً قابلیت زراعت ندارد.

روایاتی که با قرآن سازگار نیست

^۱ در روزگاران ما طبق یک جریان جهانی و به تبع آن در کشور ما، کسانی غیر متوجه به حقائق قرآن وجود دارند.

اگر قرار باشد آدم خودش را از زیر اطاعت خدا و انبیاء خارج بکند، در درجه اول کاری که باید بکند، این است که مقام انبیاء را پایین بیاورد و انبیاء بشوند کسانی که دروغ می‌گویند، قضاوت‌های اشتباه می‌کنند و شیطان بر آنها تسلط دارد. حتی در مورد پیامبر خودمان به عنوان متهم ردیف اول آمده که **أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ** (حج: ۵۲) و ابن عباس در این جا روایتی دارد که باید به مجموعه قرآن عرضه بشود، می‌گوید: سه خطای عمده یوسف کرده: یکی **هَمَّ بِهَا** است که همت کرده به سمت زلیخا، (خطای جنسی) در حالی که روال آیات خودش این شبهه را رفع و دفع می‌کند. یکی **فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانَ ذِكْرَ رَبِّهِ**؛ (خطای در توکل) خطایی که کرده و شیطان یاد از یادش برده. یکی شبه دروغی است که در همین سوره آمده **إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ** (۷۰) (خطایی سیاسی اجتماعی) که خواسته بنیامین را نگه دارد و به آنها تهمت سرقت زده.

مقام انبیاء گاهی آن قدر در قرآن می‌تواند خراب بشود که اگر نبی واقعاً در این حد باشد که دروغ بگوید و تهمت بزند و شیطان بر او نفوذ داشته باشد و قضاوت‌های اشتباه داشته باشد؛ مثل جریان داود، چه ضمانتی دارد که ما خودمان را دست او بدهیم! برای همین خوب باید این آیات را بررسی کرد و روایات باید به آیات عرضه بشود و آیات نظر بدهند.

ذهن باید با قرآن چارچوب‌بندی شده باشد نه روایات!

ذهن باید پارتیشن‌بندی‌اش با قرآن باشد، در حالی که بیشتر ذهن‌ها اگر با مداح‌ها پارتیشن‌بندی نشده باشد با روایات شده است! یکسری عبارات است که روایت شیعی یا سنی هم نیست ولی مضامین آن را در روایات می‌شود پیدا کرد که مثلاً ائمه مصابیح الهدی، یا کشتی نجات هستند، اما گاهی روایتی در منابع آمده، اما اگر ذهن انسان با قرآن پارتیشن‌بندی نشده باشد.

روایت برای این که سنت شود باید مسیری را طی کند

آن چه عدل قرآن است روایت نیست بلکه سنت است. روایت تا بیاید خودش را به عنوان سنت نشان بدهد، مسیری را باید طی کند؛ یعنی چیزی چنان بشود که انگار از دو لب خود معصوم شنیده‌اید و این عدل قرآن می‌شود و با هیچ جای قرآن تناقضی نخواهد داشت^۱.

(۴۲): ... فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ*؛ وقتی او یادش رفت، یوسف در زندان چند سالی ماند. بعضی از این

آیه بی‌قانونی آن زمان را در آوردند که بالاخره این فرد محکومیت دارد یا ندارد و اگر دارد چند سال باید بماند؟! این‌ها باید قانون داشته باشد، ولی قبل از این هم گفتند: یک مدتی در زندان باشد تا ببینیم چه می‌شود؟! در این

فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ هم یک مذمتی وجود دارد. این که کسی ولی نعمتش را در ایام دهر یادش

می‌رود، اساتید از یادش می‌رود، رفقاییش از یادش می‌رود، این کسانی که در مسیر کمک‌های شایانی به او

کرده‌اند! خدا از این به عنوان فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ یاد می‌کند.

اما این که انبیاء چه چیز یادشان می‌رود و چه چیز یادشان نمی‌رود، محل بحث کلامی است. بعضی می‌گویند

مگر عیب دارد که نبی یک چیزی یادش برود؟! آیا یکی از انبیاء ممکن است یادش برود که مثلاً سوئیچ

ماشینش، یا کتابش را کجا گذاشته؟! این محل بحث است اما در این حد محل بحث نیست که یاد خدا از یادش

برود! و تازه بعد وَاذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ؛ یک هفت سالی خدا را به یاد می‌آورد! در این حد دیگر نیست! البته علمای امامیه

قبول ندارند که انبیاء حتی در این حد هم چیزی را از یاد ببرند.

تکرار یک خواب نشان از واقعیتی دارد

(۴۳): وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ^۲ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنْبُلَاتٍ خَضِرٍ وَأَخْرَ يَابِسَاتٍ؛

(پادشاه مصر خوابی می‌بیند که) من می‌بینم که ۷ گاو چاق که آن‌ها را می‌خورند ۷ گاو لاغر و ۷ خوشه گندم

سبز و ۷ تا خوشه گندم خشک يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ^۳؛ (بر می‌گردد به هیئت حاکمه می‌گوید) أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ

لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ؛ در این رؤیا یک فتوایی به من بدهید اگر اهل تعبیر رؤیا هستید. اگر این کاره هستید.

ممکن است این سؤال پیش بیاید که چه شده که با یک خوابی که ملک دیده، کار را تا هیئت حاکمه کشانده؟ خود قرآن عملاً پاسخ این سؤال را می‌دهد و آن این که فعلی که این جا آمده فعل مضارع است و فعل ماضی نیست. اگر در ابتدای این سوره، آیه ۴ نگاه بکنید، وقتی داستان خواب حضرت یوسف را دارد نقل می‌کند می‌گوید: **إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ**؛ من چنین خوابی دیدم اما گاهی خواب تکرار می‌شود، چه در خواب مصاحبان زندان و چه در خواب پادشاه؛ یعنی من می‌بینم و فعل مضارع علامت استمرار است؛ یعنی یک مدتی این ملک داشته چنین خوابی را به کرات می‌دیده و می‌دانید که یکی از علائم صدق رؤیا، تکرار مضمون خواب است و این نشان از حقیقتی می‌دهد. مهم هم نیست چه کسی این خواب را ببیند، زندانی ببیند یا ملک! این که حضرت ابراهیم می‌گوید: **إِنِّي أُرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ** (صافات: ۱۰۲)؛ این جوری نیست که یک بار خواب دیده، گرچه یک بار خواب دیدن نبی حجت است، ولی بحث مکرر خواب دیدن است که خود مکرر خواب دیدن علامت صدق است. اگر مضمون خوابتان هم تکرار بشود، علامت این است که دارد با واقع تماس حاصل می‌شود. معمولاً خواب‌های شما تکراری و سریالی نیست که ادامه خواب شب قبل را ببینید ولی دنیای واقع وقتی می‌خواهید و بلند می‌شوید ادامه حرکات دیروز را انجام می‌دهید، ولی اگر آدم مضمون‌های تکراری خواب ببیند، فرق دارد. در این جا هم ملک این خواب ۷ گاو و ۷ خوشه را مکرر دیده و به دلیل ملک بودنش ترسیده! چون ممکن است این که هفت گاو لاغر ۷ گاو چاق را می‌خورند، شاید قیام مردمی باشد! که یک عده ضعیف می‌خواهند این‌ها را داغان کنند.

وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ؛ این جا دیگر نمی‌گوید که این خوشه‌های خشک دارند به خوشه‌های سبز می‌پیچند! ولی شاید به قرینه بشود گفت! ولی بعضی از مفسرین احتمال این را داده‌اند.

این هم که گفته: **يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي**؛ افتاء مخصوص فقه نیست بلکه به هر جور کارشناسی افتاء می‌گویند.

جریان لطف الهی از لابلای سختی‌ها و تلخی‌ها

إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ؛ این هم تُعَبِّرُونَ به معنی تعبیر خواب نیست! بلکه به معنی عبور از خواب است؛ یعنی اگر بلدید عبور کنید! و وقتی با کان می‌آید افاده شأنیت می‌کند؛ یعنی اگر این کاره هستید و بلدید. این که داریم وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ قَرْتٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (نحل: ۶۶)؛ عبرت در همین معناست؛ یعنی در این چارپایان عبرت است و باید از این ها عبور کنید. این‌ها از لابلاهی گاه و مدفوع و خون دارد به شما شیر گوارا می‌دهد! یعنی از وسط حوادث بد و ناگوار خدا خیلی وقت‌ها خیلی چیزها می‌دهد و باید از این ماجراها عبور کنید. خدا یک دور دیگر دارد این مطلب را بازخوانی می‌کند که با حوادث تلخ قحطی دارد زمینه‌سازی می‌کند برای یوسف. اصلاً خدا از هر جا که دلش بخواهد می‌تواند کاری انجام بدهد. این قدر دستش باز است؛ چون عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ است. کل این فراز که می‌خواهد یوسف به پادشاهی برسد از کجا شروع می‌شود؟ با خواب یک ملک! که ملکی خواب دیده و کسی نمی‌تواند تعبیر بکند و آن زندانی‌ای که نجات پیدا کرده می‌گوید: من تعبیرش را می‌گویم و او با چه پیچ و خمی خدا می‌خواهد یوسفی را به حکومت برساند!

این است که خیلی وقت‌ها وسط پیچ و خم‌ها نمی‌شود گفت جریان چیست؟! هفت سال گرانی و قحطی در آن هست، ولی تمام این‌ها زمینه‌سازی است برای این که یک یوسف را از زندان بیرون بیاورد! آن‌هم نه به صورت معمولی که فقط یوسف آزاد بشود بلکه بیرون می‌آورد و در صدر حکومت می‌نشانندش و عزیز مصرش می‌کند. مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا (فاطر: ۲)؛ هر رحمتی را که خدا بخواهد بدهد کسی امساک کننده او نیست. فرازی را شروع می‌کند برای یوسف از یک خوابی! و با یک قحطی و در یک دوره ۱۴ ساله که ۷ سال اولش هم که دوره خوبی بوده، مجبور بودند ذخیره‌سازی بکنند؛ یعنی در این ۷ سال پرباران و ۷ سال قحطی هم به آن‌ها سخت گذشته که یوسف عزیز مصر بشود!

پس از آیه ۴۳ فراز جدیدی از زندگی یوسف با خواب ملک شروع می‌شود.

(۴۴): قَالُوا أَضْغَاثٌ أَحْلَامٍ^۵ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ؛ می‌گویند: خواب‌های فله‌ای و قر و قاطی دیدی و معلوم نیست چیست! احلام جمع حُلْم است که هم به معنی رؤیاست و هم به معنی عقل است. در سوره نور، آیه

۵۸ و ۵۹ دارد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛

کسانی که بردگان شما هستند و فرزندان شما که عقل‌رس نیستند (نه این که نابالغ هستند).^۷

وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ؛ ما نمی‌توانیم این خواب‌های چرت و پرت را تأویل کنیم.

عبور کردن از خواب و ماجرای تعبیر خواب

یک عالمی غیر از عالم حس وجود دارد که برای خودش عوالمی است! که این عوالم، خیال‌های منفصل از ماست؛ یعنی چه ما باشیم، چه نباشیم آن عالم هست. یک عوالم خیالی متصل وجود دارد که اگر شما باشید هست و اگر نباشید نیست! حالا چون ما ندیدیم دلیل بر این نیست که وجود ندارد! این‌ها چنان‌چه در روایات آمده در **حالت منامیه** باشد، می‌بینید در همین عالم فرد متصل به آن عالم می‌شود. این کسانی که اکس می‌خورند، دقیقاً همین تصور را دارند که فکر می‌کنند به عالم خارج دارند متصل می‌شوند و آن عوالم را در بیرون از خودشان می‌بینند که اکس خوردن با حالت منامیه که برای سیدالشهداء اتفاق افتاده یکی نیست، ولی کتب پزشکی این دو تا را با هم قاطی می‌کنند و فله‌ای کنار هم می‌نویسند و در ورژن قدیمی تکست کاپلان^۱ در بخش صرع به عنوان مثال پیامبر ما را از متهمین دیدن Aura نوشته‌اند!^۹ حالا اگر کسی آدم خیالپردازی باشد و به خودش فرو برود، در خواب هم که شواغل حسی کم می‌شود، محصولات ذهنی خودش را بازسازی می‌کند، لذا اگر کسی در روز روی مضمونی فکر کند و شب خوابش را ببیند، این خیلی خواب معتبری نیست؛ چون دارد خیالات خودش را می‌بیند ولی اگر فکر نکرده آدم خوابی را ببیند، این خواب خواب معتبری است. اما اگر آدم به بیماری خیالپردازی و نه فکر منظم مبتلا باشد، این آدم به لحاظ روحی آدمی می‌شود که اگر خواب ببیند، خواب‌های بی‌خود می‌بیند. اما اگر فرد با عالم واقع تماس پیدا کند، مشهودش امری واقعی است و اگر امر واقع را همان‌طور که هست ببیند که تعبیر لازم ندارد؛ مثل **إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ** (صافات: ۱۰۲) و عین واقع را دارد می‌بیند. گاهی نفس این‌ها را مقداری تبدیل می‌کند و صورت آخری و تبدیل‌شده‌اش در ذهنش به عنوان خواب می‌ماند، حتماً تجربه کردید که خواب‌های میانی از یادتان می‌رود و بعد از مدتی به یادتان می‌آید،

این‌ها در بخش‌های میانی خواب بوده که داشته تبدیل می‌شده و بخش‌های پایانی به یادتان مانده. این مسیری را که طی می‌کنید اگر خیلی فرد آن را تبدیل نکرده باشد، یک آدم راه‌بلدی است؛ مثل این‌که شما بچه تهران نیستید ولی از جایی راه می‌افتید و در بین راه به دوستی زنگ می‌زنی که من الان در این نقطه هستم و او چون راه را بلد است می‌گوید تو از این مسیر آمدی و مسیرهای بعدی کجاست؛ یعنی از قبل و بعد مسیر خبر می‌دهد. این همان فن عبور از خواب است اما اگر نفس بسیار خیانت کرده باشد و درهم پیچیده باشد و صحنه‌های را خیلی عوض کرده باشد، دیگر معلوم نمی‌شود که از کجا راه افتاده و به کجا می‌رود. این هم مال کسانی است که فکرهای منسجم ندارند و گعده زیاد می‌کنند. شما اگر در کنفرانسی علمی باشید که بحث منسجم جلو می‌رود، حتی اگر وسط بحث وارد بشوید و اهل آن بحث باشید، تقریباً می‌فهمید که کجای داستان کنفرانس رسیدید و قبل آن چه بحث‌هایی مطرح شده و بعد چه بحث‌هایی خواهد بود. فن تعبیر خواب هم برای خودش یک علم است و مثل بقیه علوم است.

اما اگر شما وسط یک گعده وارد بشوید، نمی‌فهمید این گعده از کجا شروع شده؛ چون گعده که سر و ته ندارد. با یک بحث شروع می‌شود و به اندک مناسبتی به بحث دیگری وارد می‌شود^{۱۰}. آن وقت کسانی که خیلی اهل گعده و پراکنده‌گویی و پراکنده فکر کردن جزء اخلاقتان محسوب می‌شود، این‌ها از دیدن خواب‌هایی که بتوان از آن چیزی فهمید محروم‌اند^{۱۱} و این‌ها کسانی هستند که نمی‌توانند خواب روشن ببینند، چون نفس باید این صحنه‌ها را تبدیل کند و نفس این‌ها خیلی زیاد تبدیل می‌کند. اگر کسی دروغگو باشد، یا خیالپرداز باشد هم این جور می‌شوند.

ولی کسانی که اهل انسجام فکری هستند، این می‌شود جزء خصوصیات نفسشان، لذا آدم نباید در روز زیاد صحنه نگاه کند. گوش و چشم را کنترل کنند.

وَكَانَ إِذَا أَصْبَحَ هَلْ مِنْ مُبَشِّرَاتٍ؛ از اخلاق پیامبر بوده که صبح که بلند می‌شد از اصحاب می‌پرسیدند: آیا

مبشراتی دیدید یا ندیدید؟! یعنی از توقعات پیامبر هدیه‌های الهی بوده.^{۱۲}

حالت منامیه هم؛ یعنی آن قدر تعلق روح نسبت به بدن کم است که سرک می کشد و عوالم دیگر را هم هم‌زمان می بیند.

(۴۴): **قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ ***؛ ما به تأویل این مدل خواب‌ها عالم نیستیم.

خودشان نمی فهمیدند و می گفتند خواب تو بی خود است!

(۴۵): **قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ ۱۳ بَعْدَ أُمَّةٍ ۱۴ أَنَا أَنْبَتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ***؛ از آن دو نفر آن که نجات پیدا

کرده بود، بعد مدتی. این آدم با این که شیطان از یادش یوسف را برده بوده ولی آدم منصفی بوده، لذا نمی گوید:

اعلمکم؛ من به شما می گویم، می گوید: **أَنْبَتُكُمْ**؛ من گزارشش را برایتان می آورم^{۱۵}؛ چون گاهی می دانیم کسی

کاره‌ای است و بعد ما می‌رویم پروژه را می‌زدیم و به اسم خودمان قالب می‌کنیم که بگوییم ما خودمان این کار

را کردیم، اما این می گوید **أَنَا أَنْبَتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ**؛ من گزارشش را می‌آورم پس مرا به زندان بفرستید. این

آدم با این که ساقی شراب بوده اما در نقل آدم ضابط و معتبری بوده و این از این‌جا معلوم می‌شود که دقیقاً

همان عبارات پادشاه را بدون حذف یک واو نقل کرده: **يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ**

سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ، در صورتی که رعایت اختصار در قرآن اقتضا دارد که بگوید: خواب

این شاه! این نقل به خصوص در امور مهم خیلی مهم است.

در فرهنگ دینی صدیق بودن ارزش است نه صادق بودن!

این هم که می گوید: **يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ**، صادق با صدیق فرق دارد: صدیق صیغه مبالغه است و مبالغه در

صدق؛ منتها صدیق در قرآن برای خودش فرهنگ دارد. به هر کسی که زیاد راست می گوید صدیق گفته

نمی‌شود؛ چون یکسری کفار هم هستند که راست می‌گویند و راست‌گویند. قرآن به این‌ها صدیق نمی‌گوید و

نهایتاً نام این‌ها صادق است. صدیق کسی است که قول، فعل، اخلاق و اعتقادش در نظام توحیدی و دینی

یکسان و هماهنگ است. چون کسی که قول و فعل و اخلاق و اعتقادش یکسان باشد اما **تهی از نظام ارزشی**

باشد؛ چون بعضی که غرب می‌روند، غرب را خام نگاه می‌کنند؛ مثلاً این که غربی‌ها خیلی راست می‌گویند^{۱۶}. در

جامعه ما هم دروغ زیاد می‌گویند و نفاق هم دارند، ولی **نفاق لازمه جامعه دینی است!** یعنی یک آفتی همیشه در کنار جامعه دینی است و آن بحث نفاق است. پس چون نفاق در جامعه دینی هست نمی‌شود گفت چرا در جامعه دینی نفاق هست؟! هر جا یک ارزشی به عنوان **ارزش غالب** پیدا بشود، بحث به نام بحث نفاق کنارش درست می‌شود و کسانی درست می‌شوند که به قول قرآن مردو علی النفاق؛ **فوق تخصص نفاق**؛ کسانی که در نفاق کارکشته می‌شوند. **وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ** (توبه: ۱۰۱)؛ این کسانی که در مدینه هستند، کارکشته در نفاق و در نهایت پنهان کاری‌اند که شما آن‌ها را نمی‌شناسید، ما آن‌ها را می‌شناسیم. و این **آفت جوامع دینی** است. حالا اگر در جامعه‌ای نفاق نیست نمی‌توانید بگویید پس جامعه خوبی است. شاید هیچ ارزشی به عنوان ارزش غالب وجود ندارد و هرکس دارد به عقیده خودش عمل می‌کند و در آن جامعه نه نهدی از منکر جا دارد؛ چون نه منکری مطرح است و نه معروفی! معروف و منکر را اشخاص تعیین می‌کنند^{۱۷}، لذا در آن جامعه ممکن است افراد صادق باشند، ولی صدیق نیستند.

در فرهنگ قرآن به چه کسانی صدیق گفته می‌شود؟ مثلاً در مورد حضرت عیسی می‌گوید: **وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ** (مائده: ۷۵)، یا راجع به یوسف می‌گوید: **أَيُّهَا الصِّدِّيقُ**. راجع به ادریس و ابراهیم می‌گوید: **إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا** (مریم: ۴۱ و ۵۶)؛ این‌ها صدیق محسوب می‌شوند. این که در سوره حمد می‌گوییم **صراط الذين انعمت عليهم؛ ما را** به راه کسانی که به آن‌ها نعمت دادی هدایت کن دارد: **الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ** (نساء: ۶۹)؛ یعنی صدیقین آدم‌های بزرگی هستند نه آدم لاتی که فقط راست می‌گوید! خلاف می‌کند و راست آن را می‌گوید و هیچ ابائی ندارد. اعتقادش هم با قول و فعلش سازگار است؛ یعنی اعتقاد دارد که هیچ ارزشی حاکم نیست و به همین هم عمل می‌کند.

در قرآن صدیق مقام بالایی دارد در آیه ۱۹ حدید می‌گوید: **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ**^{۱۸} **عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ**؛ کسانی که ایمان قلبی به خدا و رسول می‌آورند، به صورتی که اطاعت برایشان می‌آورد. اگر ایمان دائر مدار سخن باشد که

نتیجه‌اش اطاعت از خدا و رسول نیست. بلکه این کسانی که ایمان واقعی می‌آورند و دل می‌دهند و به دین عمل می‌کنند **أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**؛ تنها این‌ها صدیقون محسوب می‌شوند و این‌ها هستند که در نزد خدا شهید محسوب می‌شوند و در همین دنیا بر اعمال بقیه مؤمنین شاهد و ناظرند که در آخرت می‌توانند شهادت بدهند! **لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ**؛ اجر و نور برای این‌هاست **وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا**؛ و کسانی که تکذیب آیات را می‌کنند... **يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّادِقُ** گرچه تعبیر ایها الصدیق را آن ساقی دارد می‌گوید، ولی این‌جا من باب تقریر به معصوم است؛ بارها گفتیم اگر قرآن راجع به جمله‌ای حتی از جملات یک کافر سکوت کند؛ یعنی قبول دارد^{۲۰} و اگر قبول نداشته باشد، درجا مخالفت خود را اظهار می‌کند. قرآن در این آیه از یوسف به صدیق یاد می‌کند و همه ائمه هم از یوسف صدیق یاد می‌کنند.

(۴۶): **يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّادِقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ***

أَفْتِنَا؛ بیا به ما فتوا بده! افتنا آورده؛ چون از قرار معلوم که این بخش آیه، **أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ** نشان می‌دهد این خواب در شهر پیچیده است و یک خرده مردم را به ترس و وحشت انداخته که چه اتفاقی قرار است بیفتد! **لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ**؛ فتوا بده تا من بروم و خیال مردم را راحت کنم و به آن‌ها بگویم که قضیه چیست و چه اتفاقی قرار است بیفتد، یا این‌که بدانند که تو چه آدم خوبی هستی و ...

(۴۷): **قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ***

یوسف غیر از تعبیر یک کار دیگر هم می‌کند و مردم را به **نقش امامت** ورود می‌دهد.

انبیاء و ائمه کار راه‌اندازان مردم

گاهی بحث بحث علمی است که چه می‌شود و چه نمی‌شود، ولی یوسف این جوری نمی‌گوید. مشاور کار مردم را راه می‌اندازد. ائمه کلاً **مشاوره** از این نوع که چه می‌شود و چه می‌شود نمی‌دادند، بلکه کار مردم را راه می‌انداختند. امامت و نبوت چنین نقشی دارد. برای همین یوسف، هم دارد تعبیر می‌کند و هم دارد توصیه‌های

اجرائی می‌کند و کار مردم را راه می‌اندازد. این روش را هم مشاور باید یاد بگیرد که وقتی دارد مشاوره می‌دهد، فقط موقعیت را توصیف نکند بلکه باید مشکل را تشخیص بدهد و کار را هم بیندازد.

یوسف هم فقط نظرات تخصصی نمی‌دهد که ۷ سال آبادانی می‌شود و ۷ سال قحطی می‌شود، بلکه نسخه هم

می‌دهد که باید این کار را بکنید.

صلوات!

۱. اگر می‌بینید ما این جاها حساسیت زیاد نشان می‌دهیم برای این است که این رویکرد به انبیاء خیلی زیاد شده و اصلاً محور سخنرانی‌ها اشکالات انبیاء شده! و نشان دادیم که ذکر با ذکر و رب با رب چگونه با هم می‌خواند و باید ببینیم آن روایت چگونه درست شده؟! (سؤال) آیه فَاَنْسَاہُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّہٖ بحث تسلط شیطان است و خودش قرینه است برای این که این معنایی که ما کردیم درست است، منتها لسان آن روایت و فضایی که تولید می‌کند، همان تصویر اول است که تو چرا خدا را یادت رفت؟! که در این صورت ذِکْرَ رَبِّہٖ، به پروردگار یوسف می‌خورد! عرض کردم که اگر بخواهیم کلاً ابراهیم را مقایسه کنیم با یوسف، ابراهیم بالاتر از یوسف است. اما این که در روایت آمده که خدا را یادش رفته، این روایت غلط است.
۲. سمان جمع سمینه به معنی چاق است و عجاف جمع اعجف و عجفاء است که اصل جمع آن عُجْف است؛ مثل اخضر و خضراء که جمع آن خُضْر است. این هم از نکات ادبی و قرینه‌سازی قرآن است که برای رعایت قرینه به جای عُجْف، عجاف گفته که با سمان قرینه شود و چنین کارهای قیاسی در ادبیات عرب جائز است که در اصطلاح می‌گویند: سهله؛ یعنی آسان است. در عربی هم قاعده زیاد است و هم استثناء زیاد است. یکی گفت: اُبی جانت! به او گفتند: گفتند، سهله ولی دیگر نه این قدر! گفت: به اعتبار جنازه‌اش می‌گویم: جانت.
۳. بحث ملاً و مترف را کرده‌ایم که ملاً؛ یعنی آن چهره‌های سیاسی که در بار بودند.
۴. به هر حال فعل جمله «اری» و مضارع است و دقت به این افعال لازم است. قرآن روزنامه نیست که هر جا هر جور بگوید و بار معنایی نداشته باشد.
۵. ضعت؛ به فله‌ای کردن یک دسته علف می‌گویند که ممکن است در آن علف خشک و تر، علف به‌درد بخور و به درد نخور، ماکول و غیرمأکول باشد؛ مثلاً در ص ۴۵۶ دارد: وَخَذَ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (ص: ۴۴)، بعد از این که ایوب قسم خورده بود که همسرش را تنبیه کند و به ظاهر در مورد همسرش اشتباه کرده بود، آیه می‌گوید: وَخَذَ بِيَدِكَ ضِعْفًا؛ قسم را نشکن، یک دسته علف بگیر و با آن بز؛ مثلاً یک دسته گل بخر ببر بده خانمت! به قول و قسم باید عمل کرد ولو این که صورت آن را یک خرده عوض کرد. او اب هم؛ یعنی مثل زنبور می‌رفت و می‌آمد. این که هی آدم بیاید پیش خدا و برود و همین هم که می‌رود برود روی چیزهای خوب بنشیند، نه مثل مگس!
۶. حلم و صبر هم با این هم‌ریشه است که شاید مشترک لفظی است و شاید به‌گونه‌ای به هم برگردند؛ یعنی کسانی که عقلشان زیاد است، صبرشان هم خوب است. به بلوغ هم احتلام می‌گویند؛ چون فرد خواب‌های عجیب و غریب می‌بیند و همه این‌ها به هم ربط دارد، در روایت است که در زمان ظهور امام زمان به اذن الله دستی به سر آدم‌ها می‌کشد و احلام و عقل آن‌ها بالا می‌رود و درک و درایتشان زیاد می‌شود.
۷. باید سه بار اجازه بگیرند بیایند پیش شما. این جاست که عرفان قرآنی تفاوتش با عرفان‌های دیگر معلوم می‌شود. کسانی که در هپروت دارند نظر می‌دهند و اذکار و اورادی می‌گویند، می‌بینید قرآن تا خانه طرف هم می‌رود! یعنی قرآن در خصوصی‌ترین جاها نظر دارد و می‌گوید: ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ این سه وقت خصوصی شما با خانمت است. مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ؛ قبل نماز صبح و سر ظهر و بعد نماز عشاء این‌ها وقت‌های اختصاصی خودتان است و باید بچه‌ای که عقل‌رس نیست اجازه بگیرد و وارد شود. این که در روایات است که این از سنن انبیاء است، شاید بعضی بگویند: چه انبیای شهوترانی! نه! بلکه این‌ها ضمانت حفظ خانه و خانواده است، این وقت‌ها باید باشد نه این که طرف خروس‌خوان بیرون می‌زند و جنازه‌اش را ساعت ۱۱ خانه می‌برد! این هیچ وقت اختصاصی با خانواده ندارد و بعد دارد: لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ؛ غیر این وقت دور هم بگردید و عشق و صفا کنید. **پشتوانه صفا کردن کل نظام خانواده همین وقت‌های اختصاصی است.** كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ؛ خدا آیات را این جوری تبیین می‌کند و این می‌شود عرفان‌های قرآنی و در آیه بعد دارد: وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ؛ وقتی اطفال عقل‌رس شدند فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؛ هر وقت می‌خواهند وارد فضای خصوصی پدر و مادر بشوند، باید اجازه بگیرند. این بحث که خوابگاه باید از فضای بچه‌ها جدا باشد از همین جا در می‌آید و الا که اذن نمی‌خواهد. در مناطق محروم همه و همه چیز در یک کپره هستند! این‌ها را هم به پدر و مادر تذکر

می‌کند که یعنی پدر و مادر باید این چیزها را در تربیت بچه‌هایشان لحاظ بکنند و این اخلاق‌ها را به بچه‌ها یاد بدهند. کَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ هی می‌گوید: ما این جوری آیات را به شما نشان می‌دهیم. شما باید کتاب‌های عرفانی که در مورد طهارت نفس نوشته، می‌خواندید تا قدر قرآن را می‌دانستید! این کتاب‌های عرفانی برای که دارد حرف می‌زند؟! برای قدیس و قدیسه‌ها دارد حرف می‌زند، ولی در قرآن از این‌جا نظر می‌دهد که: تَفَسَّخُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَخُوا لَفْسَحَ اللَّهِ لَكُمْ (مجادله: ۱۱)؛ جا تنگ بود، جا باز کن آدم‌ها بنشینند، و می‌گوید آیات همین هاست و باید همین چیزها را یاد بگیرید. قرآن راجع به ریزه‌کاری‌هایی صحبت می‌کند که همین می‌شود عرفان و عرفان قرآنی!

۸. کتاب «راهنمای روان‌پزشکی بالینی کاپلان»

۹. اکستازی، اکس (XTC) پیشوندی یونانی است و محققان می‌گویند واقعاً حالت اکسترنال و بیرونی نیست، بلکه اکستازی است یعنی به داخل فرو رفتن و هرکس اکس بخورد، همان پس‌زمینه‌های خیالی خودش را می‌بیند؛ یعنی حتی اگر حالت‌های معنوی داشته باشد اگر اکس بخورد، چیزهای معنوی می‌بیند. فرد ساختار ذهنی خودش را می‌بیند. ظاهراً یکسری هیئت‌هایی هم تشکیل شده به نام «اکس هیئت».

۱۰. مثل جلسات خواستگاری که می‌خواهند همدیگر را بیازمایند و اصلاً معلوم نیست بحث‌ها چه ربطی به خواستگاری دارد؟! البته این‌ها در جای خودش خوب است، ولی می‌بینید حرف‌ها هیچ ربطی به هم ندارد.

۱۱. مثل کسانی که دائم از شغلی به شغلی دیگر وارد می‌شوند، معلوم نیست که بالاخره این‌ها چه کاره هستند!

۱۲. بارها گفتیم که خوابیدن برای کیه مرگ گذاشتن نیست. خوابیدن در آن منطق دینی برای این است که گاهی آدم در روز یک صحنه‌هایی را نمی‌تواند ببیند، باید در شب ببیند و تذکرات، علم ووو که خدا می‌خواهد به او بدهد، از این ۷ ساعت خواب استفاده می‌کند. لذا دستورات دین در آداب خواب مؤکد است که وقتی می‌خواهید بخوابید، بخورید و بخوابید؛ چون همین گرسنگی نفس را مشغول می‌کند که این سر و صدای شکم را سامان بدهد. یا دستور است که زیاد نخورید و بخوابید؛ چون تا صبح نفس باید این معده را مدیریت بکند. دستورات امنیتی داریم که با وضو بخوابید چون قرار است هر عبادتی را با وضو انجام دهیم، پس معلوم است که این خوابیدن خودش عبادتی است که اگر با وضو انجام شود متفاوت است با این‌که بی‌وضو انجام شود. این می‌شود فرهنگ دینی خوابیدن. این خواب هم برای مؤمن و کافر هم فرق نمی‌کند، ولی آن حالت منامیه حالت شکوهمندی برای مؤمن است که فرد در بیداری واقعیت موجودات دیگر را می‌بیند از جمله اموات، انبیاء، علما. آقای امجد می‌گفتند: «من در حضور آقای بهجت گفتم که آقای بهاء‌الدینی خواب و بیداری‌اش با ائمه و انبیاء بود!» خیلی وقت‌ها در خواب و بیداری با انبیاء صحبت می‌کرد. تا یار که را خواهد و میلش به که باشد! آن کسی که آن قدر عابد بود این چیزها را هم به او می‌دهند.

۱۳. ادکر به باب افتعال رفته شده اذدکر، اذدکر هم می‌شود و بعد اددکر و بعد اذکر؛ کما این‌که هم مذکر داریم و هم مذکر.

۱۴. امه به معنی گروه است ولی این‌جا یعنی بعد از مدتی. این‌که چرا کلمه امه را آورده شاید برای این است که در یک مدتی امتی تشکیل می‌شود!

۱۵. انتخاب این واژه‌ها مهم است.

۱۶. و در یک جاهایی هم دستشان درد نکند.

۱۷. به غرب خام نگاه نکنید! من خیلی از سفرکرده‌های به غرب را دیدم که با توبره‌ای از اعتقاد به محسنات غرب می‌آیند از جمله چنین چیزهای! جامعه‌ای که تحت تربیت دینی نیست کنارش نفاق هم ندارد. شما در جامعه دینی اگر دختربازی بکنی باید خانه که می‌روی دروغ بگویی، ولی در جامعه‌ای که گرل فرند و بوی فرند پذیرفته شده است، او چرا باید در خانه دروغ بگوید؟ اگر دروغ بگوید دیوانه است! چون به عرف آن جامعه کار بدی که نمی‌کند! این‌جا این کار کار بدی است.

۱۸. تعبیر شهدا به معنی شاهدان با تعبیر شهیدان، کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، فرق دارد.

۱۹. «هم» ضمیر فصل است که برای حصر می‌آید؛ یعنی تنها این‌ها صديق هستند.

۲۰. شواهد این مطلب را قبلاً در آیات قرآن گفته‌ایم.